

چاپ دوم

فلسفه کهن یونان

دوره پیش از سقراط

تأليف :

فریدون - ۳۳

ناشر :

بنگاه مطبوعاتی مولودت

۱۳۳۳

تهران

چاپ راسخی

فلسفه کهن یونان

دوره پیش از سقراط

چاپ دوم

۱۳۳۳

تهران

چاپ راسخی - کتبی ۳۹۶۲۲

مقدمه چاپ دوم

این کتاب برای بار اول در تابستان ۱۳۲۹ زیر عنوان «قدیمی ترین مکاتب فلسفی یونان» چاپ و منتشر گردید و مورد استقبال دوستان فلسفه و حکمت واقع شد بطوریکه در اندک مدت نسخه های آن ناپاب گشت پس از آن نگارنده از کارهای تحقیقی انصراف حاصل کرد و سلیقه اش در جهات دیگری بکار افتاد و گمان هم نبرد که برای چاپ دومی از آن اقدام شود. ولی اکنون که بنگاه مطبوعاتی گوتمبرگ باین خدمت ناچیز اشتیاق دارد اینجانب نیز ابائی نکرده و در شوق ناشر سهمیم خواهم شد و بار دیگر این مختصر را بدوستان حکمت تقدیم میکنم. تأسف دارم که مجال کافی نیست تا در متن کتاب تعمق و توجهی تازه بعمل آورم و بهر حال چون در بین کتب معدوده ای که مورد استفاده هموطنان نیست کمتر کتابی دیده میشود که راجع بفلاسفه ماقبل سقراط و افکار و عقاید ایشان که در حقیقت بنیاد گزار فلسفه بوده اند شرح کافی در برداشته باشد گمان کنم این مختصر مفید فایده بوده و مقدمه برای تحقیقات و مطالعات بعدی کسانی بگردد که اشتیاق آموختن فلسفه را دارند.

فریدون - کار

تابستان ۱۳۳۳ تهران

فہرست

الف - مقدمہ

ب - ایونیان

تالس میلٹی - انا کسیمندر
انا کسیمن - ہرا کلپت

ج - الثاتھا

کسنوفان - برمانید
زنون

د - فیثاغوریشان

فیثاغورث

ه - اتمیستھا

انیادکل - انا کساگور
دموکریت

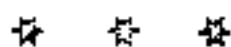
و - سوفسطائیان

پروتاگور - گورگیاس

ز - مراجع کتاب

ایونیات

(مکتب میلٹ)



تروتمندترین شهرهای ایونی * در ۶۵۰ سال قبل از میلاد شهر میلئت بود چنانکه بیشتر مبادلات تجاری در شهر مذکور انجام میگرفت. در میلئت برای اولین بار متفکرینی پیداشدند که توانستند آراء و عقاید و روشهای مختلف را تجزیه و تحلیل کنند و صرفاً تسلیم عقاید فرماینی و اساطیر * * * خدایان و ارباب انواع نشوند. مردان مذکور برای جلب منافع مادی باینکار دست نزدند بلکه کنجکاوی صادقانه و ساده‌ای بود که آنها را وامیداشت در ماوراء اراده خدایان ب جستجو پردازند و بطلن طبیعی پدیدده، پی ببرند بدینجهت بخود نام « جویندگان طبیعت » یا فیزیولوگ Physiologues دادند اروپائیهابه فیزیولوگهای میلئت « ایونیان » میگویند و این لقب هم بوسیله ایشان انتشار یافته است فیزیولوگهای میلئت بترتیب عبارتند از تالس - اناکسیمندر - انکسیمن - هراکلیت که در باره يك يك آنها گفتگو خواهد رفت :

« کشور یونان در اشیای شبه جزیره بالکان قرار دارد در قدیم به آن هلاس Hellas میگفته اند و مردمان آن سرزمین را هم Hellenه مینامیده اند و ایونی ionie نام قسمتی از سواحل آسیای صغیر بوده که گروهی از هلن‌ها در آنجا مسکن داشته‌اند و بواسطه واقع بودن سرزمین ایونی در آسیا شرقی شاکلیه مردم هلن را ایونی خوانده اند و هلاس را یونان نامیده و مردمش یونانی لقب داده اند. ما بطوری که درومیها یونانیها را بواسطه قرب یکی از ضوایف آنها نام گریک (Grec) گریک نام نهاده‌اند و امروزه در همه نژادها بایشان گریک میگویند .

« در بین ملتهای یونان معتقدات میتولوژیک مثل ملل دیگر کشورهای آن زمان شدیداً وجود داشته که در مسافه مآدوره اساطیر نام داده‌اند در آثار شعرای هزار سال قبل از میلاد نمونه‌های افسانه‌ای بطور وضوح دیده میشود .

ساعتیر هم جمع سطر (بفتح او و سکون دوم و فتح اول و فتح دوم) هم جمع اسطار بکسر نون و سطور هم الف و اسطیر بفتح الف و اسطوره بفتح الف بمعنی قصه و نفاذ است و اسطیر که در فارسی معمولست معنی احمیر را دارد .

(= تالس، میلتی (۶))

تالس در ۵۴۷ - ۶۲۴ قبل از میلاد زاده گئی میکرده . ۷ مبرده در شهر
میلت < Milet > متولد شده و به همین مناسبت به تالس میلتی مشهور گشته است

(۱) Tales معاصر کروزوس (Cresus) و سویاون قانون نویس معروف یونان
در کتاب طلقاة الامم و تاریخ الحکما این قنصی راجع به تالس شرح حائنی هست بمعین
تقد نویسنده تاریخ ریاضی یونان شرحی مفصل از تالس در کتاب خود بیان کرده
اسمیت هم در کتابی موسوم به فرهنگ یونان و تاریخچه رم گزاشی مسوه
از او نگاشته است

فلسفه کهن یونان _____ ۳

گروهی از مورخین او را فنیقی خوانده‌اند و گروه دیگر را عقیده بر اینست که اجداد او از فنیقیه مهاجرت کرده‌اند. تاریخ تولد و وفات تالس تحقیقاً معلوم نیست و بطوریکه در بالا ذکر شد زندگی او را از ۵۴۷-۶۲۴ نوشته‌اند. تالس پدر فلسفه است. زیرا برای اولین مرتبه فکر فلسفه (۱) را بوجود آورده. در مورد دانش و فطانت او حکایات فراوانی ذکر میکنند.

از آن جمله - ارسطو از قول یک مورخ نقل میکنند که «تالس» چون از روی دانش خود پیش بینی میکرد که محصول زیتون سال خوب خواهد شد تمام متگنه‌های ووغن زیتون گیری را در آن سال قبلاً اجاره (۲) میکرد تا در موقع استفاده از محصول به بهای بیشتری اجاره دهد. از تغییر و تبدیل فصول اطلاع میداده و فهمیده است که سال ۳۶۵ روز است و تصویر ساوی دباصغر را کشف کرده. به نجوم خیلی علاقتند بوده بطوریکه افسانه زبر را برای دلیل علاقه شدید او به علم مذکور آورده‌اند «تالس در حالیکه راه میرفت و در امور ستارگان مطالعه میکرد بچاه افتاد پیرزن رهگذری با او گفت تو که نیدانی در روی زمین چه هست چرا با آسمان نگاه میکنی.»

میگویند تالس میتواند است از بالای برجی فاصله کشتی‌هایی را که در دریا دیده میشوند تا ساحل معلوم دارد و همچنین قادر بوده ارتفاع هرم را بوسیله سایه‌اش (۳) در موقعی از روز معلوم سازد. درباره معلومات او

-
- (۱) در یونان باستان حکیم و خرده‌مندی را **اسوفوس** میگفتند و **سوفیا** بحکمت تنها اطلاق میشد که سوفیست‌ها هم از آن گرفته شده (یعنی حکیم) و بالاخره **فیلوسوفوس** که معنی دوستدار حکمت را افاده میکند و فلسفه و فیلسوف هم از آن مشتق است
- (۲) **پیریومی** تالس را بواسطه این عمل محترک و ظالم میخواند
- (۳) یعقیده پیر و سول تالس در پیری بصر سفر کرده و **Amasis** پادشاه مصر مقدمش را گرامی داشته در مراجعت با حضور شاه از ارتفاع هرم **مهمیس** را معین نموده و این محاسبه قطعا توسط قیاس با سایه عمای قائمی صورت گرفته که در ساحتی از روز با خود عصا از لحاظ طول برابر است.

فلسفه کهن یونان ۴

نوشته اند که بمصر رفته و نزد روحانیون آنجا تحصیل کرده . ولی بیشتر محققین و تاریخ نویسا در مورد این سفر تردید دارند . در هر حال بواسطه اینکه تالس علت طغیان رود نیل را بیان کرده احتمال دارد بمصر هم رفته باشد (۱) درباره طغیان رود نیل میگوید : در مصیروود باد زیاد میوزد و مانع ریزش آب بدریا میشود و بدینجهت آب بالا میآید . در آن زمان نظریه فوق خیلی مورد توجه واقع میشود . مینویسند او این کسیکه گفت اگر در نیم دایره مثلثی رسم کنیم قائم الزاویه میشود تالس بود (این فکر را به فیثاغورت هم نسبت داده اند) تالس برای نخستین بار درباره علل خسوف فرضیه ای ساخت . در این فرضیه گرفتن خورشید اینطور تعبیر شده بود که چون ماه بخط مستقیم از برابر آفتاب میگذرد . تصویر آن مانند عکسی که در آینه منعکس میشود روی قرص آفتاب میافتد . تالس در سیاست هم مداخله میکرده چنانکه میخواسته است در مقابل ایرانیان قدیم اتحادیه (۲) بزرگی از شهرهای ایونی تشکیل دهد . هرودوت (۳) در این باره میگوید «هنوز میله به تصرف ایران در نیامده بود که تالس با همشهریهای خود اتحادیه ای تشکیل داد که با ایرانیان مقاومت کند» وی در ریاضیات دست داشته و برای نخستین بار ریاضیات را روی قواعد علمی قرارداد و جهت اثبات قضایای هندسه روش تطبیق را بکار (۱) بجهت رفتن تالس را «پیرروسو» با بیاناتی که در تاریخ خود دارد تأیید کرده است . (۲) پیرروسو در تاریخ علوم مینویسد : «بشهادت مدارك عوتق تاریخ تالس را نشد نبوده بلکه سیاستمداری بوده است که برای جلوگیری از حمله احتمالی ایرانیها از طریق تشکیل فدراسیون کوشش میکرده و مدتی هم بعنوان مهندس نظامی خدمتگذار کروزس پادشاه لیدی بوده است»

(۳) هرودت (۴۲۵ - ۴۸۴) مورخ بزرگ در جوانی به مسالك مختلفه سفر کرده و بعد در ایتالیا مسکن گزیده مؤلفات او ۹ جلد کتابست که از آثار گرانبهای قرون سالفه بشمار میرود .

فلسفه کهن یونان

برده و به همین مناسبت او را مبتکر روش انطباق (۱) میدانند. هندسه تالس بنایه عقیده اروپائیمانیسی از قضایای مقدماتی آموزشگاه‌های امروزی را تشکیل می‌دهد. تالس بواسطه پیش‌بینی کسوفی در ۵۸۵ قبل از میلاد اهمیت فوق‌العاده یافت و در سراسر یونان مشهور شد.

چگونگی فلسفه تالس

فلاسفه قدیم یونان و بخصوص ایونیها برای تحلیل فنونهای طبیعت و پاسخ به چگونگی پیدایش و حیات به یک جوهر اصلی (۲) (ماده‌الحواد) پناه می‌بردند و یک چیز را علت و موجود آورنده بیشه‌ایت چیزهای دیگر می‌پنداشتند و این وجود اصلی که در نظر فلاسفه اولیه خالق اشیاء بود در حقیقت حکم پدر طبیعت را داشت. تالس برای اولین مرتبه سنگ این بنا را نهاد، یعنی معتقد شد که آب پدر طبیعت است و همه چیز از رطوبت ناشی شده.

بنابراین او را باید برچمدار فلاسفه‌ای خواند که بعد از او باین طریق

(۱) پیردوسو در تاریخ علوم می‌نویسد: انتخاب ثوری مهم تشابه به تالس بهیچوجه صحت ندارد و نام وی نادانسته بروی یکی از قضایای هندسه گذاشته شده: ثبات ریاضیات او موسسه حدّ کش و پرگار بوده و بهین هم اکتفا می‌کرده. مطالب زیر از هندسه باو منسوب است: هر یک از اقطار دایره آنرا بدو جزء برابر تقسیم می‌نماید. زوایای طرفین قاعده یک مثلث متساوی‌الساقین با یکدیگر برابرند: از تقاطع دو خط راست دو زاویه متقابل در رأس بدست می‌آید که برابر یکدیگرند و هر مثلث قائم‌الزاویه را میتوان در یک بساطیره محاط کرد (۲) گرتسن فیلسوف روسی در کتاب نامه‌های مربوط به طبیعت می‌نویسد: فلاسفه اولیه یونانی پاروش‌چکانه‌ای کوشش داشتند: مساوی طبیعت را در خود طبیعت پیدا کنند. فلاسفه مذکور در بین اشیاء «مبدأ» را بعنوان یک وجود اصلی که منشأ و جوهر تمام اشیاء جهان است مورد بررسی و تحقیق قرار میدادند: و برای رضای حس کنجکاوی خود یک ماده معوم و مبهمی را بشابه علت العمل طبیعت می‌پذیرفتند.

درباره طبیعت رای داده‌اند. ارسطو نقل میکند که عقیده تالس بر این بود که «زمین (۱) مانند نیکه چوب روی آب شناور است و تکانهائی که در سطح زمین بوجود می‌آید (مثل زمین لرزه) نتیجه حرکات شدیدی است که در آب ایجاد شده و زمین را باینطرف و آنطرف متمایل میکند» از عقاید دیگر تالس موضوع اعتقاد بقوه و نفسی است که در اشیاء ضبط گردیده و برای اثبات این مدعا با آهن ربا و کهر با (۲) و نیروی جاذبه آنها استناد میکند. ارسطو از زبان تالس میگوید: «جهان پر از خدا است» و از این فکر اینطور استنباط میشود که در فلسفه طبیعیون با ایونیا فکر خدا وجود داشته است.

(۱) قول Paul Tannery: بنظر تالس جبهه توده مایعی بود که گلوله بزرگی از هوا بشکل نیم کره در داخل آن قرار داشت سطح مقعر این گلوله همان آسمان بود و برجانب سطح آن کره زمین ماکه بنظر وی شکل اسوانه کوتاهی را داشت مانند چوب پشته‌ای شاور پسود سیارات روی امواج فونانی گلوله شنا میکردند. ستارگان هم مانند برق و رنگین کمان همه از جنس سنگهای آسمانی بودند.

(۲) عباس محمود العقاد نویسنده و فیلسوف شهیر مصری در یکی از آثار خود راجع به تالس و عقاید او اینطور مینویسد: تالس بر حکما است فلسفه آسودا که او آورده بود قبلا ادیان هم آورده بودند. تالس میگفت: چنانچه در روح بحرکت می‌آورد پس متحرکی نیست که روح نداشته باشد یا منقاد و بیروسی باشد. آهن ربا روح دارد و بوسیله آن می‌رباید. کسانیکه فلسفه تالس را تشریح کرده‌اند خیال میکنند او از این نظر آب را اصل همه چیز دانسته که اعتقاد هم مایع است و رطوبت دارد و رطوبت وارد سانات میشود و در آنجا حرارت بوجود می‌آورد. او پنداشته که زمین بروی آب قرار گرفته و حورشید از آب برآمده و در آب غروب میکند و آب اگر غلظت یافت متبدل بگاز میشود و اگر رقت یافت بزمین یا آتش و بالاخره باد خواهد شد و عالم مملو از خدایان است.

فلسفه کهن یونان - ۷

نکاتی در باره فلسفه تالس

بمشوریکه درسطور گذشته گفتیم تالس آب را ماده‌المواد تشخیص داده و معتقد بوده که جهان هستی از آب پدید آمده . اینک باید بآراء مختلف در مورد علت این امر و پیدایش این فکر مراجعه کرد . طرفداران ماتریالیسم تاریخی بادر نظر گرفتن شرائط مکانی زیستگاه تالس این

«پیه از زیر نویس صفحه پیش»

خدایان تمام اشیاء را اعم از بیجان و جاندار بعمرکت می‌آورند « و همچنین اسعد قهیمی دانشمند عرب درباره علت فکر و فلسفه تالس میگوید : « علت تولید و سبب ایجاد این عقیده در تالس دو مسأله و دو جنبه دینی و طبیعی بوده و نظر بدو فیه که یکی متبعث از دیانت و دیگری از آثار طبیعی بوده تالس را باین عقیده که « اصل اشیاء آب است » قائل کرده . وجهت دینی که علت تولید این عقیده در تالس شد اینست که یونانیان قدیم را عقیده بر این بوده که **تتیس (Thetys)** رب النوع دریا منصدی غذا دادن کائنات و بختنده حیات و زندگی آنست و این رب النوع به نهر **ستکس (Styx)** قسم بساد کرده و این خود دلیل است که آب اجل اشیاء و احترام و تکریم آن از هر چیز بیشتر و واجب تر است چه اگر آب دارای مقامی عالی نبود جداوند دریا بدو قسم یاد میکرد و جهت طبیعی که علت حدوث عقیده تالس شد اینست که میگوید « آب دریا چون بیخار تبدیل شود بجای آب آفتاب و ستارگان متصاعد شده و آنها از آن بخار تغذیه مینمایند و پس ر بخار نقل و دردی باقی میماند و تشکیل خاک را میدهد . و همچنین تمامی نباتات در ذات خود دارای عنصر آب میباشند . آبست که بهر شکلی ظاهر و بهر صورتی متحاک پیدا میکند چون منکاتف و متراکم شود و ذرات لطیفه آن غذای کواکب گردد از سرد و ذرات کیفه متراکمه آن چنانکه گفتیم خاک یاقت میگرد و چون ذرات منبسط شده و امتهد پدید بر حسب اختلاف درجات امتداد و بساط آتش یا هوا حاصل شود « ضمناً بیولوژیست های معاصر هم بواسطه اصبیتی که آب در ساختمان اشیاء مثل درخت و جنین حیوانات و فعالیت پروتو پلاسم دارد آنرا از عناصر اصلی میدانند .

مسأله را اینطور پاسخ میگویند. (۱) در .. بندر واقع بودن محل اقامت تالس و بدینجهت با آب مجاورت دائمی داشتن و مشاهده جانوران دریائی این طرز تفکر را در او بوجود آورده «ارسطودر «ماوراءالطیبه» میگوید «... تالس که بنیاد گذار این نوع فلسفه است، آب را علت العلل می دانست (و از اینجا باین نتیجه میرسید که زمین بر روی آب قرار دارد) ممکن است اینطور استدلال کرد که این اندیشه از آن جهت در تالس پیدا شده که نامبرده مشاهده میکرده اغذیه تمام موجودات متضمن رطوبت است و حتی حرارت نیز زائیده رطوبت است و وجود آن مشروط بوجود این میباشد (پس شئی که همه اشیاء از آن ناشی شود مبدأ و منشأ همه چیز باید باشد) عامل دیگری که در پیدایش این تصور دخالت داشته مشاهده این نکته بوده که تخمه هر چیزی طبیعی مرطوب دارد و مواد رطوبی نیز از آب نشاء گرفته است؛ گرتسن منتقد و محقق روسی در بساره فلسفه تالس اینطور اظهار عقیده میکند: «هیچ چیز نمیتوانست طبیعی تر از آب، بعنوان مبدأ و ماده المواد توجه را بخود جلب کند. زیرا آب اولاً دارای صورت مشخص و ثابتی نیست. ثانیاً همیشه با زندگی همراه است ثالثاً دائماً در حرکت و سکون است» مارکسیستها که هر نمودی را در جریان پیدایش، تکامل و تغییر آن بررسی میکنند و شرایط زمان و مکان را در قضایا دخالت میدهند برای فلسفه تالس ارزش فراوانی قائل هستند و میگویند «تالس کوشیده است و بجای افسانه‌های جن و پری که مدتها جهان هستی و خرابی و آبادی را ناشی از مهر و کین آنها میدانست استدلال و کشف روابط علت و معلولی را گذاشته. تالس گوناگونیهای طبیعت متنوع را بوسیله علت العلل تصویری خود آب بهم مربوط کرده و بیک ارتباط و تأثیر متقابل رسیده است»... و بالاخره در آن زمان که پدیده‌های جهان هستی جدا جدا مورد مطالعه قرار میگرفت و وجود بیک بیک آنها را بوجود از باب انواع مربوط میدانستند اهمیت و ارزش فلسفه تالس به نحو بارزی آشکار میشود.

ژ = افکار پیشین (۱۶)

بعد از ارس میثی در او سده قرن ششم قبل از میلاد انکسیمندر فیلسوف
یونان و تأثیر ارس در ذهن و افکار مردم عصر خود تأثیر کرد و اهمیت
مفوق نموده است. روی هم رفته همه محققین بر این عقیده استوارند که انکسیمندر
بزرگترین فیلسوف مکتب میثی (ایونین) است کتابی بنام **De la nature**

۱۶/ Anaximander زندگی در بین ۶۴۰ - ۵۴۶ و ۶۱۰ - ۵۴۰ قبل از
میلاد نوشته اند

فلسفه کهن یونان ۱۰

باو نسبت می دهند که تنها قسمتهای مختصری از آن باقی مانده. (۱)

نظریاتی در نجوم و هیات

مینویسند این فیلسوف ساعت شمسی (۲) را از بابل یونان بردو اظهار داشت که ماه نوزده مرتبه از زمین بزرگتر و آفتاب بیست و هفت مرتبه از ماه بزرگتر است. و زمین بشکل ستونی در وسط فضا معلق است بطوریکه سبب ارتفاع این ستون به عرضش مثل نسبت ۱ به ۳ میباشد. و بشر در قسمت عدیای آن فرار کرده. ستارگان در اطراف این ستون بنا فواصل معینی قرار دارند و اندازه این فواصل است که زمین را بحالت اعتدال نگاهداشته. بدین معنی که چون فواصل بطور خاصی است کشش و جاذبه یکسان ستارگان سبب اعتدال و استقرار زمین شده. باین بیان دیگر نوشته اند که انسکیمندر به استقرار زمین در مرکز جهان معتقد بوده و گفته که سه حلقه آتشین زمین را احاطه کرده که بترتیب عبارتند از خورشید و ماه و ستارگان. بظور که ستارگان از خورشید و ماه بزمین نزدیک تر هستند. از طرفی او را اولین کسی میداند که در باب مساحت و حجم ستارگان تحقیق کرده است. همچنین باو نسبت میدهند که گفته است درون ستارگان پر آتش است و دور آنها راهوایی فشرده احاطه کرده و آتشی دروسی این ستارگان بتوسط لولههایی که در اطراف هوای محیط بر کواکب قرار دارند بیرون میجهد و این جبهش و ده آتشین است که بچشم ما میخورد و ما ناه کواکب درخشان بآن میدیم. در نتیجه انستاد بعضی از این لولهها و تغییر گردش جریخ بنحوی که لولهها بطرف مواضع نباشند و گرفت و خور گرفت حاصل

(۱) باید در مورد صحت اسم کتاب تردید داشت. زیرا فقط قسمتهای جزئی از آن باقی مانده است و بعید نیست که اروپاییها از روی حدس روی آن اسم گذاشته باشند.

(۲) آلتی است که زوال آفتاب را نشان میدهد و آثار آن مزوله هم گفته اند

فلسفه کهن یونان ————— ۱۱

هوا نتیجه بخاری است که در اثر گرما از آب باقیمانده آنچه رسوب کرده (۶) زمین و بقیه دریاها را تشکیل داده است .

افکار و عقاید فلسفی او

انکسیپندر میگوید « اصل کل عالم لایتنامی است . یعنی ماده‌ای جوهر عالم را تشکیل میدهد که کمیت و کیفیت آن متعین و مشخص نیست . از رفض عنصر صورت (۲) هم متشکل می‌باشد . وجودش خود بخودی است ، بصورتی که نه ایجاد شده و نه مهلک میشود . تمام اشیاء در اثر حرکت دائمی بآن اصل لایتنامی عودت میکنند . مثل آب که بخار میشود و صعود میکند و سپس بصورت باران بر میگردد . باین ترتیب تنها موجودات تغییر موره می‌دهند و همواره اصل کل باقی میماند » این فیلسوف برخلاف تالس که یث (ماده‌الذوات) معین و مشخص را ، بر طبیعت میدانست فلسفه خود را بر روی یث لایتنامی غیر معین و مشخص بنامیند و میگوید اگر یک چیز معین مثل آب یا آتش را قبول کنیم امکان وجود آمدن اشیاء متمایز از آن زیر میگردد . باینکه باید یک ماده‌الذوات لایتنامی غیر مشخص و معین عقیده داشت زیرا لایتنامی است که جامع جمیع اشیاء میتواند باشد **ارسطو** در این باره میگوید « این دلیل کافی نیست ولی برای زمان انکسیپندر کافی است ، چون حسب لایتنامی انکسیپندر مجهول میماند و بهیچیک از عناصر موجود ماده در وجود این فیلسوف هم در پانداشهائی که وجود باقی گذاشته بآن عنوان « حد واسط عناصر » داده **ارسطو** در مورد ترکیب و بهاء مجهول مانند حسب لایتنامی فوق‌الذکر اظهار

(۱) بواسطه این نوع استدلال گروهی او را اولین کسی خوانده‌اند که به تحول و جهش (موت‌سیون) شاره کرده و دلیلشان هم اینست که انکسیپندر عقیده داشته و گفته است زمین در حالت مرمی (آمی) به جدبیت متحول شده .

۱۲ - فلسفه کهن یونان - - -

اعجاب کرده میگوید: «اختلافی در مورد ماده اولیه درین نیست ولی مسأله در اینست که این ماده اولیه از چه درست شده. ۴ - اولاً این ماده باهیچیک از موجودات دیگری که می بینیم شباهت ندارد ثانیاً این ماده حد واسطی بین عناصر است» در این خصوص در کتابی که پیشتر ذکرش رفت و قسمتهائی از آن در دست است انکسیمندر مینویسد: «حد واسط که گفتیم مقصود اینست که آن ماده حدی است میان عناصر مخالف یعنی آب و آتش و هوا و غیره...» گروه دیگری از محققین میگویند که انکسیمندر عقیده داشته که اول سردی و گرمی از اصل لایتناهی مجزا شده اند و سپس باهم تولید آب کرده اند و سایر اشیاء بعداً از آب خلق شده است. در این صورت شباهت زیادی بین فلسفه تالس و انکسیمندر مشاهده میشود با فرق اینکه انکسیمندر آب را از لحاظ خلایقیت و اهمیت در درجه دوم قرار داده یعنی آب در فلسفه او حد واسطی است بین موجودات و ماده ابتدائی. این فیلسوف بماده المود ابدی و ازلی و نامحدود و بی پایان خود نام «آپیرون» (۱) داده - در قطعاتی که از او در دست است «آپیرون» اینطور وصف شده: ... ماده ایست بی آغاز و منسأولی خود منتشاً اشیاء دیگر است. همه چیز در نفس آنست و بر همه چیز سلطه دارد «آپیرون» در اول بصورت توده ابر مانند و غیر مشخصی بوده، کم کم آسمانها و آنچه در آسمانها است از آن پدید آمده اند. متحرکی است دائمی که حرکاتش مستدیری میباشد و در جریان این حرکت خلایق خود را بروز میدهد و اشیاء را بوجود میآورد. پیدایش موجودات عالم و ظهور و بروز کیفیات دارای درجات خاصی است. اعداد گرمی و سردی و خشکی و تری که ناشی از «آپیرون» هستند و قتیکه از هم جدائی و انفصال حاصل کنند حیوة را بوجود میآورند و در صورت پیوستگی

(۱) Apierone هگل (Hegel) ایده آلیست و دبالک تی سین و بانی فلسفه کلاسیک آلمان (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) در کتاب «منطق» اصطلاح «ماده غیر مشخص» را بجای «آپیرون» بکار برده

فلسفه کهن یونان ————— ۱۳

و اتمان مولد کمون و مرکب خواهند گشت . بعبارت دیگر اجتماع اعداد حاصلش مرکب و کمون است و تفریق اعداد حاصلش برون حیات . «آپیرون» تحت تأثیر سردی اشیاء خاصی خلق میکند و همچنین تحت تأثیر گرمی اشیاء خاص دیگری.

مسأله جهان‌های بیشمار

یکمده میگویند که انکسیمندر بوجود جهان‌های بیشمار اعتقاد داشته و گفته است «فاصله کثیر این جهانها مانع از آن شده که از فنا و پیدایش یکدیگر باخبر شوند» انتساب قطعی این فکر به انکسیمندر مورد شك و تردید محققین است . ولی سیمرون این احتمال را بوجود میآورد . . . نامبرده می گوید عقیده انکسیمندر چنین بوده «خدایانی هستند که بوجود آمده و بزرگ شده با فاصله‌های زیادی (منظور فاصله مکانی است) می‌یروند این خدایان دنیا‌های بیشمار هستند» رویهمرفته آنچه باین فیلسوف نسبت داده اند (صرفنظر از صحت و سقم) دلیل پر ذکاء و هشیاری فراوان اوست .

اصل و منشأ موجودات زنده

مالمترین قسمت عقاید انکسیمندر موضوع تحول موجودات زنده است . نامبرده اصل و منشأ موجودات زنده را ناشی از رطوبت میدانسته و گفته است که : تمام موجودات اولیه بامی شباهت داشته‌اند و بدن آنها زلفس پوشیده بوده و در اعماق دریاها زندگی میکرده‌اند و چون بر شد کافی رسیده‌اند بالا آمده بروی خشکی قرار میگیرند و فلس آنها هم میریزد پس نیز بین ترتیب پیدایش بعبارت دیگر و با جزئی اختلاف نقل میکنند که انکسیمندر گفته است «موجودات زنده از گل و لجن دریا پیداشده‌اند و وجودشان بدو امر بستگی دارد ۱ - قانون سازش با محیط (یعنی آنچه باقی مانده‌اند که محیط با آنها سازگار بوده) ۲ - قانون تطور (یعنی این شکلها

فلسفه کهن یونان ----- ۱۴

از روز اول اینطور نبوده و بعد کم کم موجودات زنده با شکل فعلی در آمده‌اند. مثلاً در نتیجه ماهی و میمون انسان بوجود آمده) روپهرفته این فیلسوف در مورد موجودات زنده به وجود خود بخود (۱) عقیده داشته زیرا

(۱) انکسیمندر را میتوان اولین کسی خواند که بوجود خود بخود **Generation Spontanous** اشاره کرده و بدان عقیده مند بوده .

استنباط محدود العقاد در باره چگونگی فلسفه انکسیمندر

نویسنده و فیلسوف متا له شهیر مصری در باره فلسفه و چگونگی فلسفه انکسیمندر در یکی از تألیفات خود مینویسد :

انکسیمندر بزرگترین حکمای یونی است او معتقد شد که تمام اشیاء از یک ماده اولیه بوجود میآید ولی آن ماده آبدیا باد یا خاک یا آتش نبیاشد چون اگر آب اصل اشیاء بود بر آنها غلبه مییافت خاک و باد و آتش نیز بهمین صورت پس همه اینها به اصلی قدیمی تر از خود اتمیاب دارند و عموماً در اتمیاب بآن اصل یکسان مییابند. این عناصر با هم مزوج شده و مزدوج میشوند و هر کدام از این عناصر میکوشد که بر حده دیگران در وجود متعدی شود و هر وقت زیاد روی آنها را از جاده اعتدال بیرون بکشد همه به معدن نخستین و مبدأ خود بر میگرددند و تفاوت بین اجسام و احیاء زایل میشود تا دوباره و از نو بوجود آیند و باین ترتیب همگی از قدیمترین ازمته تا امالانهایه در حرکت دائم و بدون انقطاعی هستند و این فلسفه با فلسفه دورانی هندیها و پاپلیها منطبق است انکسیمندر در دورانیهای آفرینش پیوسته مثل هندیها قایل به تطبیر و کفاره شده است . زیرا میگوبد «اشیاء همانطور که بر آنها حتم شده است برای اینکه مرتبه دیگر بازگشت نمایند بهمین اصل و معدن که آمده‌اند باز میگردند و این بازگشتن برای کفاره دادن و ترضیه از تعدیات است که بعضی بر بعضی کرده‌اند و این امر بر طبق حکم قطعی زمان است ب انکسیمندر قایل بوده که انسان از گسل و زای دریا بوجود آمده : اما خروج او را بطور ناگهانی مبدء میدانسته زیرا انسان در کودکی ضعیف است و به پرستار نیاز دارد و قداما معتقد بودند که در دریا بکنوع ماهی وجود دارد که بچه خود را از دهان بیرون میاندازد و باز میبلعد و بیرون میاندازد و در هر بار بچه

«بقیه در زیر نویس صفحه بعد»

فلسفه کهن یونان ————— ۱۵

بطوریکه نوشته‌اند نامبرده گفته است «مار ماهی و قورباغه و دیگر آب‌زی‌ها از مواد بی‌جان جدا شده‌اند».

«بقیه از زیر نویسی صفحه پیش»

بزرگتر میشود «تا اینکه بر شد کافی میرسد» آنوقت مادر از بلعیدن او صرف‌نظر میکند، بنابراین افسانه انگسائندر خیال کردگنه ممکن است انسان نخستین به ترتیب فوق‌از جوف انسان دیگری خارج شده باشد و بپید نیست که فیلسوف مذکور این خیال را از افسانه‌های مردم باطل گرفته باشد زیرا در آن افسانه‌ها از انسان آبی نام برده شده که نیسی آدم و نیسی دیگر ماهی است. موضوع آفرینش در نظر انگسائندر تحون از شکلی به شکلی و از صورتی بصورتی بوده است و موضوع انشاء واحداث از عدم نیست و آن مبادء اصلی مصدر وجود خدایان نیز هست و محرکات و متحرکات نیز مصدری جز آن ندارد. و پروردگار و مخلوق آخر الامر چاره‌ای جز فنا نداشتند و باید در معدن اصلی سرنگون شوند با این ترتیب شباهت زیادی بین افکار انگسائندر و مذهب هندی‌های قدیم موجود است.

۳ = انکسیمین (۱)

زندگی انکسیمین مابین ۴۸۴ - ۵۴۴ قبل از میلاد بوده . . . وی
شاگرد و رفیق نزدیک انکسیندر خوانده‌اند . ماده اصلی انکسیمین «هوا»
است بدین صورت که هوارا ماعوق مواد تتخیم داده و گفته است «هوا»

(۱) Anaximene بر اریستراتس کتابی بزبان ماده نوشته است که از آن مقدار
کمی باقیمانده ضمنا در باره آراه و عقاید او تئوفراست کتابی نوشته که بیشتر
نظریات متفکرین راجع باومستند بهین کتاب است

فلسفه کهن یونان ————— ۱۷

(۱) ناعتناهی است و پیوسته خالق موجودات تازه می باشد و این خلاقیت نتیجه انقباض و انبساط آنست و چون این بسط و قبض دائمی می باشد خلق اشیاء هم بطور همیشگی است « اختلاف نظر این فیلسوف با نظر انکسیماندر در اینست که وی مثل انکسیماندر ماده اصلیش از لحاظ کیف نامنوع و لایتناهی نیست و نقطه از نقطه نظر کمی لایتناهی می باشد . میگویند انکسیمن هوارا به نفس تشبیه کرده و گفته است « همانگونه که نفس ما از هوا است و ما را بدینوسیله نگاهداری میکند تمام جهان را احاطه کرده و در تحت تسلط در آورده است » « وقتی ذرات هوا بهم نزدیک شوند سرد خواهند شد و این تکاثف در نتیجه کمی و بیشی هوارا به ابر و باران و خاک و اجسام دیگر متبدل میکند . زمین از نظر این فیلسوف مسطح است و در وسط آسمان قرار دارد . بخاراتی که از روی زمین برمیخیزد در نتیجه انتساع آتش را بوجود می آورد . ستارگان را میخه سائی پنداشته که بر قبه آسمان کوبیده شده اند و روشنی آنها نتیجه حرکت شدید آسمان است . نوشته اند که علت علمی خسوف راتنا اندازه ای بیان کرده و عقیده داشته که خورشید بدور زمین می گردد . ترتیب این گردش از این قرار است « خورشید از مشرق بظرف مغرب حرکت میکند و بمغرب که رسید بقدری مسافت بطریق نزولی می رساید و روز بعد از ظرف دیگر طلوع میکند » و بالاخره او برای نخستین بار گفته است « ماه از خورشید کسب نور میکند »

(۱) سفر طبری بن (عوا) یک جنبه الوهیت پنداشته است . حبیب الله آموزگار در فلسفه روحی ص ۳۷ مینویسد : « برزن شاگرد انکسیمن بوده و به پیروی از استاد خود همه چیز را از عواد نسته و متشاد و فکر را نیز ماده هوا میداند .

۴ = هراکلیت (۱)

هراکلیت از خانواده مشهوری در افسس Ephese در حدود سال ۵۰۴ پیش از میلاد متولد گردیده . . . او را مخالف ضعف و حلیفه کارگرو دوستدار اشرافیت خوانده اند .

(۱) هراکلیت Heraclites یا هر فیلطوس از هراکلیس جدا شده که در زبان یونانی بمعنی ذوالجلال میباشد و هر کولس هم خواننده میشود - هر کولس بنا با اسم صحیح یونان پسر ژوپیتر (Jupiter پسر خدایین) و مظهر قوت و استقامت بوده است

افکار فلسفی هراکلیت (۱)

دنیا در نظر هراکلیت شطی است روان که هیچگاه بیک صورت نیست (۲) و بهین جهت وی کیفیات را عموماً متغیر و ناپایا پرجا میشناخته. هراکلیت را باید اولین فیلسوفی خواند که توجیهی از نسبت با خود دارد. زیرا میگوید «از یک رود دومرتبه نمیتوان گذشت» بدین معنی که در مرتبه دوم رود مذکور بواسطه حرکت امواج و دیگر تغییرات مادی تبدیل به رود دیگری میشود که آنهم بهین نحو تغییر میکند و در نتیجه ثباتی در جهان مادی باقی نماند. وی بانفی ثبات می گوید «یک شیئی در آن واحد هست و نیست یعنی از یک طرف هست می شود و از طرف دیگر رو بقنا میرود. لذا هیچ چیز را نباید گفت وجود دارد بلکه باید گفت «وجود پیدا میکند» برقراری جهان حاصل همین مبارزه ضدین است و این کشمکش است که جهان را نگهداشته، نزاع و زد و خورد اضداد باعث پیدایش و تولد اشیاء گردیده خواص اشیاء نیز بر تریب فوق اعتباری است... ماهرگز ماهیت اشیاء را بنظر نمی

(۱) دکتر توفیق الطویل در کتاب دین و فلسفه میگوید هراکلیت معتقدات ملی و عبادتهای مرسوم را کوچک شرد و گفت اشیاء متصلاً در تغیر و تحول هستند و باین ترتیب هر علمی منتع کشت و باین نظریه راه برای شك سوفسطائی باز شد عباس محمود الحقات مینویسد: هراکلیت بزرگترین فیلسوف میلط و بطور کلی عظیمترین فلاسفه آسیای صغیر است او میگفت لوگوس (Logos) قوام وجود است و همان نظامی است که بوجود احاطه دارد و با آن آمیخته است و جز کار نیست و مفیه از آن سر نیزند در عین حال بوجودی خالق و احتیاج موجودات بوجود قایل نیست زیرا میگوید «زاین دنیا که برای همه یکسان است بوسیله هیچکدام از خدایین به مردم آفریده نشده است. از ازل بوده و اکنون هست و سراسر زمانه خواهد بود آتش جاویدی است که روی فاعله و حساب روشن میشود و خاموش نخواهد شد»

(۲) مکتب تغیر و تحول ولیه

فلسفه کهن یونان ————— ۲۰

توانیم آورد بلکه تغییر و تحول اشیاء است که بنظر ما میرسد چون همه چیز در حرکت است و همه چیز به همه چیز قابل تبدیل است ، همه چیز همه چیز است یعنی موادی که همه چیز را پدید آورده است در اثر تغییرات گوناگون کیفیت اشیاء را تغییر میدهد. فردریک انگلیس در کتاب « آنتی دورینگ » فلسفه هراکلیت را اینطور تعریف میکند . . .

« وقتی که طبیعت ، یا تاریخ بشر و با فعالیت دماغی خویش را »

« فکورانه تحت مطالعه قرار میدهیم از همان وهاء نخست دور »

« سائی در برابر ما تصور میشود که از پیوستگی بی پایان »

« روابط و تأثیرات متقابل حکایت میکند . آنچه در این دورنا »

« بنظر میرسد غیر متحرك ولا يتغير نیست بلکه همه در حال »

« حرکت و تغییر ، در جریان ازین رفتن و بوجود آمدن جلوه گر »

« میشوند . این نظر ابتدائی و ساده و در عین حال صحیح و »

« درستی که درباره جهان اظهار شده است از خصیصه های ذاتی »

« فلسفه یونان قدیم میباشد و برای اولین بار از طرف هراکلیت »

« بطور صریح در گفتار زیر بیان شده : »

« همه چیز در عین حال هم وجود دارد و هم وجود »

« ندارد . زیرا همه چیز در جریان است . همه چیز در »

« تغییر دائمی است . همه چیز پیوسته در حال وجود »

« آمدن و ازین رفتن میباشد . »

« آراء دیالکتیکی هراکلیت نسبت به طبیعت متغیر و متحرك »

« و همچنین تئوری شناخت این فیلسوف مادی به تنه مظهر عالی »

« ترین افکار فلسفی زمان خود میباشد بلکه هور هم در بسیاری »

« از موارد و مسائل مربوط به فلسفه و منطق ارزش سابق خود »

« محفوظ داشته است . »

۲۱ فلسفه کهن یونان

در مورد فکر فلسفی هراکلیت جای دیگر مینویسند مادةالمواد هراکلیت آتش است . نامبرده آتش را خالق و زاینده و علت عامله حرکت و تغییر میدانند . وی در کتاب «راجع به طبیعت» میگوید :

« آتش در نتیجه تغییر شکل خاک ، هوا در نتیجه تغییر شکل آتش ، آب در نتیجه تغییر شکل هوا و خاک در نتیجه تغییر شکل آب پیدا میشود » یعنی اشیاء در جریان حرکت خود تغییر کرده بگونه‌های متضاد خود مبدل میگرددند . بدین ترتیب هراکلیت اراده خدایان و بازی اسرار آنها را کلا نفی می کند و جهان و تغییرات جهان را (۱) بدامن جبری میافکند که گرداننده طبیعت است . هراکلیت حرکت جهان را مستدبری می دانسته و بوجود سال جهانی معتقد بوده بطوریکه پس از گذشتن ۳۶۰ نسل یا ۱۰۸۰۰ سال طبیعت بصورت اول خود (که آتش باشد) عودت میکند . ماتریالیستها افکار و عقاید این فیلسوف را بمنزله نطفه‌های اولیه منطبق دیالکتیک خود میدانند و باین دو جمله هراکلیت برای معرفی بهترین نمونه دیالکتیک او استناد می کنند « نه تنها هر روز ، بلکه پیوسته و لاینقطع خورنید تازه است . . . در یک رودخانه واحد دو دفعه نمیتوان وارد شد » و بلاخره ولادی میرا ایلیچ لنین (۲) فلسفه هراکلیت را یک

(۱) پلوتارخ (Plutarkh) از قول هراکلیت میگوید « همانگونه که از یک خیر بدفعات زیاد میتوان مجسمه حیوانات را درست کرد و در باره آنها خراب کرد و بصورت اول در آورد طبیعت هم همینطور است از یک نوع ماده طبیعت بشه اجزای وجود آمده بعداً پدرن ما و سپس خود ما متولد شدیم این جریان دائمی است .

(۲) همچون گگرتسین میگوید « هراکلیت هستی و عدم را تابع حرکت و تغییر و تکامل می داند . همه چیز در جریان است ، هیچ چیز در حال سکون و غیر متحرك باقی نمیدهد . همه چیز سریع و آهسته تغییر میکند و در ضمن نیز تغییر میدهد ، بجزیر دیگر مبدل شود ، بجز وجود عدم تزلزل و نوسان میباشد » کتاب ماتریالیسم دیالکتیک و مکتبهای فلسفی . . .

سایش عالی از اصول ماتریالیسم دیالکتیک (۱) میخوانند. رویهمرفته راجع به هر اکلیت و فلسفه او عقاید گوناگون ابراز شده... فروغی در مسیر حکمت در اروپا می نویسد وی طرفدار فلسفه بدینی (پسی میسم) بوده

(۱) ماتریالیسم دیالکتیک مکتب تکامل یافته ماتریالیسم متافیزیک نقطه مقابل ایده آلیسم عبارتست از مکتبی که اصول عقاید آن بترتیب زیر است .

۱ - طبیعت خارج از ذهن ما وجود دارد (بخلاف ایده آلیسم که طبیعت را تصور ذهنی می داند و به مادیت کلاسی معتقد است) ۲ - اجزاء طبیعت در اثر تأثیرات متقابل خود مولد گرگونیها میشوند . ۳ - هر واقعیت مادی در تحت شرایط زمانی و مکانی تکامل مییابد و این تکامل ابدآدریجی نیست بلکه بطور جهش (موتاسیون) است . در این نوع تکامل اگر نام واقعیت را در لحظه اول تصور و شرایط موجوده را آنقی تصور بگذاریم فورمول زیر بدست میآید

تور — آنقی تور — سنتز

سنتز حاصله بکدرجه از تور بقرنچ تر و کاملتر است و در مرحله بعدی بجای تور می نشیند این جمع به جمع ضدین معروف است . برای مثال . کتابی را در نظر میگیریم که تازه از دست صحاف خارج شده . این کتاب آنا شروع میکند بفرسوده شدن بدین معنی که شرایط محیط (درجه حرارت و نور) بصورت آنقی تور سربعا با آن جمع میشوند و کتاب در هر لحظه نفی میشود زمان تولیکه بدست صحاف رسیده در جریان تکامل افتاده و در اولین لحظه ختم صحافی به نفی شدن پیوسته است . این معنی دقیق نیست ولی روشن کننده مطلب میباشد . ماتریالیسم دیالکتیک این طرز تفکر و منطوق را بروی اجتماع منعکس میکند و میگوید ما بصورت که فنود لیسم در نتیجه تکامل خود به مرحله نزولی و نفی پاسباد و از کون شد بورژوازی بیزدربك نقطه غامی ناگزیر جای خود را به حاکمیت پرولتاریا میدهد . ۴ - ماتریالیسم دیالکتیک جهان را بک قضیه واقع مادی میدانند و به وراء آن اعتقاد ندارد ولی ماتریالیسم متافیزیک با اعتقاد باصون مادی پسا وراء ذیبت نیز معتقد است و آن در امور مادی و بقول خود استنانهائی ذیمنخل میداند .

فلسفه کهن یونان ————— ۲۳

است و برخی او را منتقد به‌عالم علوی و متافیزیک (۱) خوانده‌اند و دسته‌ای هم لقب «تاریک» و «حکیم گریبان» باو داده‌اند .

می‌نویسند کراتیل Gratile یکی از شاگردان هراکلیت پس از او عقایدش را تحریف کرد و با قسمت اعظم عقاید و نظریاتی که مذکور افتاد مخالفت نشان داد . مثلاً در مورد اینکه « از یک رود دومر تبه نمیتوان گذشت » گفت اگر این قول را بواسطه تغییر وضع مادی رود بپذیریم باید بگوئیم یکبار هم از رود نمیشود گذشت ، زیرا هم ماو هم رود در حین گذر تغییر میکنند همچنین درباره اشیا هم نمیتوان استدلال کرد . زیرا در حین استدلال اشیا تغییر می‌کنند و تنها جایز است که بوجود غیر ثابت آنها اشاره کرد و بس ماتریالیستها می‌گویند کراتیل بواسطه یکی دانستن تغییرات کمی و کیفی دچار این سقطه و احتیاج گردیده است و از طرفی نواقص فلسفه هراکلیت میدان را برای این تعریفات باز کرده بالاخره از لابلای این افکار که برای یونان آن زمان نهایت تازگی را داشت شخصیت بزرگ فلسفی هراکلیت مثل آفتاب میدرخشد .

(۱) Metaphysique کلمه « متا » بمعنی بعد و ماوراء است . معنی دیگری در فلسفه از این کلمه اخذ گردیده که موضوع آن غور و بررسی درباره وراء عوالم و نودهای محسوس است . ترجمه متافیزیک در زبان فارسی بگونه‌های مختلف از قبیل - علم ماوراء الطبیعه - بعد الطبیعه - فلسفه اولی - ما بعد الطبیعه و مافوق الطبیعه است و در دانشنامه علامی « علم برین » اصطلاح گشته در ص ۶۹ دانشنامه علامی نوشته است و اما علم برین موضوع وی نه چیزی است جزئی بلکه هستی مطلق است از آن جهت که وی مطلق است و محمولات مسائل وی آن حالها است که هستی را از قبل خود است و وراء ذاتی .

العاتها

مکتب الف

«Elea» یکی از شهرهای یونان قدیم است که در قسمت جنوبی شبه
جزیره ایتالیا واقع بوده و مصطلح نشأت از آن جا شده فلاسفه اله یا
کتابها عبارتند از کسنوفان - درمانید و دیون که در باره يك يك آنها گفتگو
خواهیم کرد

۱ = گسنوفان (۱)

گسنوفان فیلسوف آثبات و بانی این مکتب در ۵۶۹ پیش از میلاد در شهر کولوفون (Colophon) تولد یافته . مدتی در عمر را بشهر گردی و مهاجرت گذرانده و بالاخره در آلتا ساکن گردیده است .

افکار و عقاید

ارسطو میگوید « کسنوفان چون عالم وجود را از لحاظ اصل واحد و بطور دسته جمعی مورد دقت قرار داد به خدای واحد قائل شد » مینویسند قسمت اعظم اشعار او بواسطه کشف حقیقت فسیل ها است . زیرا پیش از او (و حتی مدتی هم بعد از او) مردم فسیل ها را ساخته و پرداخته شیطان و اژدها نفاق میدانستند که برای سرگردانی مردم اینکارها را می کنند و کسنوفان برای اولین بار پرده از روی این راز برداشت و گفت فسیل ها بقایای جانوران زنده است و نتیجه گرفت که قسمتی از خشکی های زمان او قبلاً مستور از دریاها بوده و فسیل های یافت شده جانوران آن دریاها بوده اند . وی فیلسوف موحدی بوده است که در عصر خود با پرستش خدایان متعدد مرده کرده و اعتقاد به مظاهر گوناگون و ارباب انواع را قیاس نمایی پنداشته و گفته است که واحد اصلی ساکن و غیر متحرک است چون مبری از نیاز میباشد زیرا نیاز حرکت را بوجود می آورد .

در عصر کسنوفان چند تا پرستی Politheism از خصائص مذاهب بود مانند مذهب « هومر Homere » و « هسیود Hesiode » که خدایان آنها صفت بشری یعنی زیبایی و زشتی و بدی و نیکی و رذایل و خصائل خاصی را در او در حدی تولد و نسل هم می کردند . این خدایان نیازمند و متحرک را کسوفان تصور می داشت و با آنها شنیداً مبارزه میکرد . در لای بالای آسمان و افکار او صدمت مذهب خدایان کاملاً مشهود است و بایستی او را در زمره صاحب وحدت وجود (Pantheism) خواند . کسنوفان میگوید : « جهان حادث نیست بلکه جاوید است زیرا اگر حادث بود میبایست قبلاً معدوم باشد و از عدم وجود نمیتواند بروز کند و بهمین جهت جهان همواره بوده و هست و وجود از عدم ناشی نیست » در نظر و طبیعت بطور کلی فاقد حرکت است ولی اجزاء آن متحرکند ، شکل و سبب رخک را پدید شده و بخاک راجع می باشند .

۶ = برمانید (۱)

برمانید در حدود ۴۷۰ پیش از میلاد در مستعمره ایونی ایتالیا یعنی «آلکا» قانونگذار بود. فلسفه برمانید یا فلسفه کل متصل شامل نظریاتی است درباره چگونگی عالم که بترتیب خواهد آمد. آغاز و انجام - وجود در نظر برمانید بدون آغاز و انجام است،

(۱) Parmenide بقول افلاطون «فیلسوف کبیر»

فلسفه کهن یونان ————— ۲۹

زیرا اگر آغاز داشته باشد یا ناشی از وجود است ، یا ناشی از عدم . . .
اگر از وجود ناشی باشد از خود ناشی شده و در خود است عقل هم نمیتواند
پذیرد که وجودی از عدم زائیده گردد بنابراین وجود امری است حادث
بدون آغاز و انجام .

فنا و نیستی وجود - وجود عاری از مرک و فنا است زیرا اگر
منتقل شود یا بوجود است و یا بعدم . در صورت اول تغییر نکرده و صورت
دوم هم از لحاظ عقل پذیرفتنی نیست .

حرکت و سکون وجود - وجود حرکت ندارد ، زیرا حرکت
لازمه اش مکان است و مکان یا موجود است و یا معدوم . اگر موجود باشد ،
حرکت وجود در وجود عملی است که آنهم سکون کل است . و اگر مکان
معدوم باشد ، وجود نمیتواند در آن داخل شود .

وجود پیوسته - برمانند وجود را واحد و یکپارچه میدانند ، یعنی
غیرمشکل از اجزاء . وی می گوید اگر وجود دارای اجزاء بود ، اجزاء آن
میایند در خلا باشند و خلالت گزیر است معدوم ، یا موجود باشد . در صورتیکه
«وجود» باشد «خلا» نیست و جزء وجود است و اگر معدوم باشد چگونه
میتواند اجزاء را تفکیک کند . ۱۴ پس **وجود پیوسته و یکپارچه است** .
بنابر آنچه گفتیم وجود در نظر این فیلسوف پیوسته ، غیر محدود ، همیشگی
سازگن و پدیدار و متکی بخود است . و بالاخره هیچ اتفاقی رخ نمیدهد ،
همه چیز ثابت است ، وجود واحد ، دائمی و غیر قابل تغییر می باشد . بارمیند
میگفت کار استدلال و عقل نباید فریب کلمه باشد . بلکه درباره پذیره ها
لازم است قبلا تعقی کلی نمود و اصل اون را هم مشمول همین قاعده کرد
مثلا اصلی که اولین بار پذیرفته شود ، مانند شیتی بی پایان و بر حسب نیاز
کلمه بصورت های بعدی ، مثل آب ، هوا ، آتش تغییر کند غیر قابل قبول
است و بسا استدلال ریاضی منافات دارد . پس شایسته است که به « کلیت
وجودی » اعتقاد پیدا کرد و سادگی « فلسفه کلی وجود » را به پذیرفتن های

فلسفه کهن یونان ۳۰

زنجیری وجداندا ترجیح داد. زیرا این «عینیت وجودی» با عظمتش ضد و تقیض ها را مستهلك میکند. گروهی برمانید را بزرگترین فیلسوف سوفسطائی آثاتها میخوانند و معتقدند که فلسفه نامبرده درعین پیچیدگی جاذب و شامل عمیق ترین سفسطه های اولیه است. برمانید در یادداشت های که از خود باقی گذاشته عالم را اینطور وصف میکند: «... علام و نشانه های بسیاری وجود دارد مبنی بر اینکه عالم وجود، نه حادث است و نه نابود میگردد، در خود محاط و بر خود محیط است، یکنواخت، غیر متحرك و بی انجام میباشد... زیرا چه مبدأ و آغازی میتوان برای آن پیدا نمود؟ چگونه و از کجا بوجود آمده است؟ من اجازه نمیدهم حتی بگویی یافکر کنی، که وجود میتواند از عدم ناشی شود. چون چیزیکه وجود ندارد نه از طریق بیان قابل توصیف است و نه در فکر قابل تصور و تجسم... اگر عالم در آغاز هیچ بوده و اساساً وجود نداشته پس چه ضرورتی میتوانست آنرا مجبور کند که زودتر یا دیرتر بوجود آید؟ در اینصورت عالم باید یا کاملاً «وجود» بوده باشد و یا اصلاً «لاوجود باشد.»

خلاصه نظریات ماتریالیستها در مورد فلسفه برمانید - چون

برمانید بواقمیت عینی و پیوسته دنیای وجودی عقیده داشته در صف مادیون قرار می گیرد اما در مورد انکار حرکت به متافیزیک می گراید... از طرفی فلاسفه ماتریالیست باستان همواره در برابر هستی به نیستی عقیده مند بوده و خلا را مورد هجوم ملا میدانستند و بدینجهت مفهوم حرکت که مسأله اصلی ماتریالیسم است در فلسفه آنها جنبه قطعیت بخود می گرفته لکن برمانید و زنون (شرحش بعداً خواهد آمد) برای نقی حرکت ناگزیر از تخطئه خلا و عدم بودند و انجام این منظور را بسا علی درجه سفسطه آغاز کردند و بدینوسیله نطفه هستی اولیه متافیزیک را خلق نمودند. پس تضعیه متافیزیک بدست این دو فیلسوف در کشتزار فلسفه کاشته شده و بزمانتریا لیستها در باره عدم غیر قابل حصول و تفهیم برمانید می گویند: تعلیمات او بطوریکه

فلسفه کهن یونان ۳۱

مشهود است انکار «عدم» و اعتقاد بوجود پیوسته است و اصولاً برمانید عدم را غیر قابل تصور میدانسته زیرا فکر بقول او فقط در باره «وجود» تصور پیدا میکند. و اگر هم از عدم تصویری بشود، آن عدم لاوجود نیست، بلکه وجود است.

شکل عالم - برمانید عالم را کروی میدانست زیرا کروییت در نظر فلاسفه قدیم کاملترین شکل بود بطوریکه افلاطون می گفت «عقل باید در سر باشد زیرا سراسر است که کروی است یعنی کاملترین شکل ممکنه را دارد» و بالاخره ماتریالیستها میگویند: با آنکه عمده تعالیم برمانید جنبه مادی دارد ولی در پاره ای از نظریات او انحراف و سوق بسوی آینده آلیسم مشاهده می شود و بخصوص این انحراف در جایی کاملاً آشکار است که می گویند «فکر یا آنچه که فکر راجع بآن می اندیشد یکی است» از نظر ماتریالیسم منطقی در عین وجود وحدت کامل بین فکر و وجود فک در درجه دوم اهمیت قرار دارد زیرا انعکاسی است از دنیای خارج ذهن ماتریالیست ها او را جزو راسیونیست های آینده آلیست می شمرند زیرا برمانید تنها به تعقل صرف که وسیله تحصیل معرفت است اهمیت میداد و مدرکات حسی را باطل می شمرد.

۳ = زنون (۱)

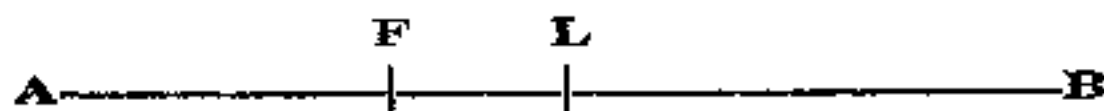
زنون از دوستان و مریدان پارمنید در بین ۴۹۵ و ۴۹۰ پیش از میلاد در آله منولد شد. این فیلسوف هر چه را که دارای تناقض بود باطل می‌شمرد و برای اولین بار ثابت کرد که مفهوم حرکت دارای تناقض است به همین مناسبت حرکت را نفی کرد و برای آن حقیقتی قایل نشد.

سفسطه در فلسفه زنون

« متحرك بهداف نخواهد رسید » ۱ - مثلا تیری که از کمان خارج می شود در هر لحظه شاغل مکانی است . یعنی در لحظات پشت سر هم ساکن است و به همین جهت از جمع سکونهای متوالی حرکت بوجود نیاید و تیر در حقیقت بهداف نمیرسد ۲ - متحرك G در نقطه A از مسیر AB قرار دارد . برای حصول نقطه G ناگزیر است نصف AB را (مطابق شکل «۹»)



یعنی AC را بیساید . در نقطه B مسیر AB به CB تقلیل یافته است و متحرك G ناگزیر است از طی نصف CB است . یعنی رسیدن به نقطه D شکل «۹» . و بالاخره مسافت کوچک شده حاصله یعنی DB را هم بترتیب فوق باید نصف کندالی آخر . . . و چون این تقسیمات تا بینهایت ادامه دارد بینهایت زمان لازم می آید . باین ترتیب حصول نقطه B امکان ناپذیر می شود - ۳ يك خرگوش و يك لاک پشت در مسیر AB هردو از جهت A با فاصله زمانی شروع به حرکت می کنند یعنی لاک پشت با اندازه معینی از خرگوش چنانچه است مثلا به نقطه F رسیده . خرگوش برای پیش افتادن از لاک پشت .



ناگزیر از طی فاصله AF است . مسلماً پس از طی فاصله AF لاک پشت مثلا با اندازه FL پیش رفته و باز هم برای بار دوم خشی کردن این مسافت برای خرگوش لازم می آید . . . این ترتیب تا بینهایت ادامه دارد و حاصل عدم پیروزی خرگوش است . . . در حالیکه عملاً این محاسبه نقض میشود . یعنی مشاهده می کنیم که پس از اندک زمانی خرگوش لاک پشت را پشت سر میگذارد . زنون ، این محاسبات در عصر خود حرکت رانگی کرد .

فلسفه کهن یونان ----- ۳۴

ولادیمیر ایلیچ (۱) در دفاتر فلسفی راجع به نظریه نفی حرکت زنون مینویسد :

«این نظریه غلط است زیرا ۱ - حاصل حرکت را وصف میکند به خود حرکت را ۲ - امکان حرکت را نشان نمیدهد و متضمن آن نیست ۳ - حرکت را مانند مجموعه‌ای از حالات سکون ، و ارتباط این حالات تصور میکند ، یعنی در اینجا تضاد دیالکتیکی مرتفع نگردیده بلکه این تضاد در استتار قرار گرفته ، روپوشی شده است . ولادیمیر ایلیچ حرکت را به ترتیب زیر تعریف میکند :

حرکت بمنزله حقیقت زمان و مکان است ، وضعا وحدت این دو را نیز منعکس میازد و حرکت بوسیله دو مفهوم منطقی بیان میشود ، که عبارتند از اتصال زمان و مکان و عدم اتصال زمان و مکان . >

فیثاغورثیان

قیثاغورثیان بیشتر به مطالعه در ریاضیات مشغول بودند و ضمناً در امور سیاسی و اجتماعی مداخله میکردند. استاد این مکتب قیثاغورث است و از شاگردان معروف مکتب او اشخاص زیر را میتوان نام برد فیلولائوس **Philolaus** معاصر سقراط و دموکریت تیمه دولوکر **Timee de Locres** شاعر فکاهی و آرکیئاس سیاستمدار بزرگ که او را نجات دهنده افلاطون از دینسی جوان تروریست میخوانند.

۱ - فیثاغورث (۱)

فیثاغورث بخلاف فلاسفه یکه قبلا ذکرشان رفت به سیر و سیاحت

(۱) Pthagoras هم عصر داریوش هخامنشی است گروهی از دانشمندان استعمار
کلمه فلسفه را باونسبت میدهد، لیکن اروالد کولپ Oswald Kulpe - در فلسفه
وستتیک (علم انجمن) دانشگاه وورتسبورگ استعمار کلمه فلسفه را برای اولین
بار به هرودت مورخ شهیر نسبت میدهد زیر نامبرده در تاریخ خود میگوید : « کروزیوس
به سولون چنین گفت : شنیده ام که برای فیلسوفی کردن - رزق بسیار کم
کرده ای و این برای میل و رغبت تو به معرفت بوده است

فلسفه کهن یونان ————— ۳۸

در آفاق و انفس علاقه داشته وی در بین سنوات ۵۸۳ - ۵۷۲ در شهر ساس تولد یافته و بواسطه جباری پلیکراتس (۱) مقتدر عصر خویش بایتالیا (۲) سفر نموده او را از مخالفین سرمخت دماگوگواپسم (شیوه جباری و مطلق‌العنانی در یونان باستان) میخوانند بعضی را هم عقیده بر این است که او بایران و هند سفر کرده اما در قطعیت این امر تردید میباشد بعد از سفر ایتالیا یعنی در اواخر ماه ششم انجمنی سری تشکیل داده که در آن مطالب اخلاقی و سیاسی مورد مذاکره و مطالعه قرار میگرفته عضویت انجمن فیثاغورث شرایط خاصی داشته از جمله اطاعت صرف از فرامین استاد . پیروانش مذهب تناسخ داشته اند و بدینجهت از خوردن

(۱) پلیکراتس - جبار هم‌سامس که در حدود ۵۳۲ قبل از میلاد اقتدار فوق‌العاده یافت چنانکه کامبوزیا پادشاه ایران و آمازیس فرعون مصر با وی متحد شدند ، سرانجام حاکم سارد او را دستگیر ساخته بردارزد (۵۲۱ پیش از میلاد)
 (۲) پیرو سو میگوید فیثاغورث در ۵۳۰ قبل از میلاد از چنگ حکومت ملوک‌الطوایفی فرار کرده بایتالیا رفت و در کروتون Croton مکتب جدیدی بوجود آورد فیثاغورث از ساموس تبعید شد و پسریدان خود در کروتون توصیه کرد که عقاید قدیم را به پذیرند و از سرچشمه ای که مدتهای مدید روح عامه را سیرآب میساخت بیاشامند . وی افکار مثبت ایونی‌ها را تکفیب کرد و آنان را لغت نمود و مسائلی دربارهٔ بدیت روح و تناسخ پسریدان خود تعلیم داد

• • •

عه ای هم از متفکرین مینوبست مهاجرت فیثاغورث بسایتالیا نتیجه پیروزی دموکراسی یونان بوده است دیوا وی طرفدار اریستوکراسی بوده و برای حفظ جان و تشکیل انجمنهای ضد دموکراسی میهن خود را ترک کرده . مردم عموماً فیثاغورثیان را منفور میدانستند و تا حد توانائی نسبت باپشان بدرفتاری میکردند .

فلسفه کهن یونان ۳۹

گوشت جانوران (۱) بطور کلی خودداری میکرده‌اند. فیثاغورث میگوید «زندگی مشابه ضیافت بزرگی است که گروهی صرفاً برای شرکت در آن حضور مییابند و گروه دیگر برای تجارت کردن و متمدنه‌های درجه اول برای تماشاگری زیرا در زندگی گروهی طالب جاه و منزلت و گسروهی دنبال حرص و آرزو و بالاخره فیلسوفان تشنه وجوبای حقایق هستند ...»

افکار و عقاید

فشار بیشتر فلسفه فیثاغورث بر روی ریاضیات است و اصولاً قسمت عمده فلسفه او را علوم ریاضی احاطه کرده. او در رشته های فیزیک، نجوم هندسه، تخصص داشته است. جهان واقعیت و چند و چون آن را نتیجه تظاهرات عددی (۲) شناخته میگویند بواسطه تشابهی که طاق بمناهمی وجفت به نامتناهی دژرد فیثاغورث گفته است که هر حقیقتی از دو عنصر مخالف تشکیل یافته است. این دو عنصر با یکدیگر دارای هماهنگی هستند. پس کلیه موجودات عبارتند از عدد و هماهنگی یعنی «امور جهان هستی به ترکیب اعداد و

(۱) پیرو روسو از زبان **عز نوفان** چنین مینویسد: «فیثاغورث سخن عبور دید که سگی را میزندند قریب آرزو: صبر کنید او را نزنید، این یکی از دوستان قدیمی است و من او را از صدایش شناختم» نتیجه عملی این حکمت آداب مذهبی عجیب و غریبی بود. خدغن بود که: باقلا و انواع آن را نخورند، بگوشت دست نزنند، بکسانی که حیوانات را میکشند نزدیک نشوند، لباس پشمی نباشند، خروس سفید قربانی نمایند، بقایای دیک را در خاکستر نریزند.

(۲) پیرو روسو مینویسد: فیثاغورثیان خیال کردند که چون عدد میداهم آهنکی موسیقی است ممکن است اساس و مبدأ بسیاری چیزهای دیگر و شاید اساس همه چیز باشد، دنیا تا آسمان همه از نسبت و توافق بوجود آمده‌اند. نتیجه آن شد که کنبه فلکی را یکجعبه بزرگ موسیقی تصور نمودند، فواصل سیارات را با فواصل نوتهای موسیقی در یک گام معین وابسته دانستند.

فلسفه کهن یونان ۴۰

نست های آنها و فردیت و زوجیت مربوط است (۱) « عدد راشیمی واحد و واحد را حقیقت عدد مینامد . ضمناً بر واحدی مطلق که از انفراد بری است معتقد است. ارسطو میگوید « بزرگترین اشتباه فیثاغورثیان اینست که باعداد که در حقیقت دارای وزن نیستند جنبه اساسی داده اند بطوریکه آن را اساس چیزهای وزن دار « دارای جرم » میدانند »

فیثاغورثیان اصوات را هم نتیجه اندازه های عددی پنداشته اند و بواسطه اندازه گیری سطوح بمقدار «جهان را با عدد یکی میدارند» طرفداران فیثاغورث ۱۰ را عددی کامل تصور کرده اند و بهمین جهت بیک کره نامرئی متحرک مشتمل (۲) معتقد بوده اند تا بدینوسیله مجموعه کرات

(۱) - ح کاوه در کتاب ماتریالیسم دیالکتیک و مکتبهای فلسفی یونان قدیم میگوید از بر طبق تعالیم فیثاغورث هر صورتی از صور وجود ، جامع یک یا چند تضاد است و خود نیز مولود تضاد میباشد . تعداد تضادهای اصلی جهان برده نوع است و سایر اضداد از این تضادها ریشه میگیرند . اضداد دهگانه اصلی عبارتند از : کران و بیکران - فرد و زوج - واحد و کثیر - راست و چپ - مذکر و مؤنث - ساکن و متحرک - مستقیم و منحنی - روشنی و تاریکی - نیک و بد - چهار بر و چند بر

ولادیمیر ایلیچ در یادداشت های فلسفی از زبان هگل این تضاد فیثاغورثیان را چنین میکند : واحد چون با عدد زوج اضافه شود اعداد فرد بدست میآید (۳ - ۲ + ۱) و چون با عدد فرد علاوه گردد ، اعداد زوج حاصل میشود . (۴ - ۳ - ۱) واحد چون دارای خاصیت ساختن اعداد زوج است خود آن باید زوج باشد . بنابراین واحد با اعدادی جامع خصایص متضادی است .

(۲) ولادیمیر ایلیچ مینویسد : در فیثاغورثیان آتش را وسط قرار میدادند همین را پیرماتند سیزدهای که در اطراف این جسم مرکزی در حال حرکت دورانی است میدانستند مهم پنجاست که آنها کره آتشی خود را غیر از کره خورشید میشمارند . جسم مرکزی مورد نظر فیثاغورثیان محسوس و مشهود نیست و بیشتر جنبه کلی و صولی دارد . عده کرمهایی که مردود این جسم آتشی نامشهود بقیه در زیر نویس صفحه ۴۰

فلسفه کهن یونان ————— ۴۲

کرده‌اند. اویقیناً بر ریاضیات عصر خود تا اندازه توانائی و استطاعت علمی خویش کمک نموده و در مسائل اجتماعی (چه سیاسی و چه مذهبی) بیطرفی اختیار نکرده. **فوستل دو کولانژ** دانشمند باستان شناس فرانسوی مینویسدوی همواره مردم را برآه صواب هادی بوده است. در مورد اینکه هیتاغورث هر وجود مادی و معنوی را بایکی از اعداد مطابق شناخته نظریات در اوان اسب و در این زمینه **پیر دو کاسه Pierre Ducas** استاد دانشگاه بزانشون فلسفه عدد و تظاهرات آنرا بنحو زیر رد میکند.

بقول هیتاغورث عدد عنصر تمام اشیاء است پس عنصر اشکال هندسی هم خواهد شد. بنابراین رابطه دو عدد چون رابطه دو خط میشود که یکی عدد نقاط سازنده یک خط است و دیگری عدد سازنده نقاط خط دیگر. اما اینگونه تصور با رابطه میان وتر مثلث قائم الزاویه متساوی الساقین و یکی اردو ساق آن جور در نمیآید. حساب صحیح در این مورد به جذر عدد دو منتهی میگردد که آراگنک مینامند بطور مشهور در قضیه منسوب به هیتاغورث اندازه گرفتن اشیاء با عدد باطل مینود. هیتاغورث در متاپونته **Metaponte** موند شد.

هائیک پنجم - هائیک پنجم در یونان عصر درخشنده ای بود زیرا در این عصر علم و حکمت و هریر ترقی محسوس و فوق الماده کرد. طب پیشرفت شدیدن بود حاکم بقراط **Hippocrate** بزرگترین پزشک باستان دومایه پنجم میری.